

اهمیت انتقال فرهنگ در کسب مهارت‌های زبانی

محمدرضا دوستی‌زاده*

استادیار زبان و ادبیات آلمانی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۷/۲/۱۸، تاریخ تصویب: ۸۷/۸/۱۵)

چکیده

چندین دهه است که آموزش زبان بدون در نظر گرفتن فرهنگ، آداب و رسوم ملل، منسوخ شده است. بر اساس نظریه‌های معاصر، علم آموزش زبان‌های خارجی و کسب مهارت زبانی، بدون شناخت مسائل بین فرهنگی ناپایدار خواهد بود. واقعیت این است که گرایش گاه شدید زبان‌آموزان به فرهنگ و شیوه زندگی جوامع مقصد، انگیزه گروه قابل توجهی از آنها است. روش‌های جدید آموزش زبان‌های خارجی بر اساس نظریه‌های ارتباط بین فرهنگی، استفاده فرهنگ مقصد را نه تنها به عنوان ابزاری برای یادگیری زبان می‌دانند، بلکه اصل آموزش را بر پایه انتقال اطلاعات فرهنگی می‌گذارند. در تکمیل روش‌های جدید آموزش زبان‌های خارجی، مقاله حاضر با تأکید بر نقش فرهنگ مبدأ و مقصد در آموزش زبان‌های خارجی با بکارگیری تحقیقی جامع درباره چگونگی آرایه زبان آلمانی در مؤسسات آموزشی ایرانی، ضمن بررسی ریشه‌ها و عناصر فرهنگی تأثیرگذار در آموزش زبان، علل توجه به عناصر مهم فرهنگی را که سهم بسزایی در کسب مهارت زبانی دارند، تحلیل می‌کند. بر اساس این تحقیق، تنها کسب مهارت زبانی در پرتوی شناخت فرهنگ‌ها موجب اشراف زبان‌آموز بر کنش و واکنش مناسب در ارتباط مستقیم با متکلمان زبان مقصد می‌شود.

واژه‌های کلیدی: توانش ارتباطی، مهارت زبانی، ارتباط بین فرهنگی، فرهنگ مبدأ، فرهنگ مقصد.

مقدمه

بر اساس یافته‌های نظریه‌پردازان علم زبان‌شناسی، یک فرد به وسیله زبان، نه تنها واقعیات را به تصویر می‌کشد، بلکه آنها را می‌آفریند. این موضوع در مراحل یادگیری یک زبان، به این معنی است که دستیابی به درک حقایق جدید از طریق یادگیری آن زبان موجب خلاقیت و مهارت زبانی (Language competence) می‌شود. بر این اساس، درک حقایق یک زبان، با درک فرهنگ متکلمان آن ارتباط نزدیکی دارد.

یکی از مهمترین وظایف علم آموزش زبان‌های خارجی، ارائه راهکارهایی است که باعث کسب مهارت زبانی به وسیله زبان‌آموزان می‌شود. بیشتر این نظریه‌ها مربوط به ارتباط مستقیم افراد دو فرهنگ است که در جهت هم کنشی، تعامل بیشتر و همزیستی مسالمت‌آمیز انسان‌هایی با فرهنگی مختلف در یک جامعه ارائه شده‌اند. در این صورت ایجاد اصل تفاهم، پیچیده و دارای ابعاد مختلفی است. اما وقتی زبان‌آموز، با یک فرهنگ خاص در جامعه خود قصد یادگیری یک زبان خارجی را دارد، شرایط مسلماً به دلیل عدم امکان ارتباط مستقیم و ایجاد شرایطی مطابق با واقعیات بسیار پیچیده‌تر خواهد بود.

با بررسی گزیده‌ای از نظریه‌های مطرح در علم آموزش که در جهت کسب مهارت زبانی در پرتو مسائل فرهنگی ارائه شده‌اند، سعی شده است مسیر رسیدن به مهارت زبانی در پرتو مسائل فرهنگی مشخص شود. این نظریه‌ها عموماً رویکرد و هدف علم آموزش را نسبت به شکل سنتی خود، یعنی فقط انتقال مفاهیم دستوری متحول کرد و به سوی اهمیت درک واقعیات‌های اجتماعی و فرهنگی و تأثیر آنها در آموزش زبان‌های خارجی سوق داد. بنابراین در اینجا بررسی مفهوم فرهنگ بسیار تعیین کننده است، چرا که بدین گونه مسیر آموزش زبان‌های خارجی مشخص می‌شود.

در این زمینه تحقیقات انجام شده در علم آموزش زبان‌های خارجی بسیار ناچیز و مسیر رسیدن به یک راهکار عملی بسیار دشوار است. بنابراین ارائه یک تحقیق برای رسیدن به جواب این سؤال که چه نقشی کسب اطلاعات فرهنگی در آموزش زبان‌های خارجی دارد، بسیار ضروری است.

نقش توانش ارتباطی در ایجاد مهارت زبانی

بیش از پنج دهه است که در برنامه‌ریزی‌های کلان آموزش زبان نظریه آموزش از طریق شیوه‌های نوین ارتباطی، به عنوان راهکاری اساسی مورد توجه قرار گرفته است.

اهمیت انتقال فرهنگ در کسب مهارت‌های زبانی ۶۹

اواخر دهه هفتاد قرن بیستم، نظریه‌پردازان آموزش زبان‌های خارجی به ناکارآمدی شیوه‌ای متکی بر دستور زبان پی بردند و روی شرایط و چگونگی ارتباط زبان‌آموز با زبان مقصد و چگونگی ایجاد موقعیت‌های واقعی متمرکز شدند (فولکمن ۱۱).

یکی از نظریه‌هایی که تحولی اساسی در جهت‌گیری علم آموزش بوجود آورد، نظریه توانش ارتباطی (Communicative competence) دل هایمز (Dell Hymes) بود. بر اساس این نظریه، تسلط کامل بر یک زبان خارجی فراتر از یادگیری کامل قواعد دستوری است. برای این که یک زبان‌آموز به طور کامل بر زبان مقصد مسلط شود، باید بداند که چگونه یک زبان توسط متکلمان آن استفاده می‌شود و در چه موقعیتی چگونه از زبان مقصد استفاده کند. فقط در این صورت است که او می‌تواند به طور موفقیت‌آمیزی با زبان مقصد محاوره کند (هایمز، ۱۹۷۲، ۲۷۷).

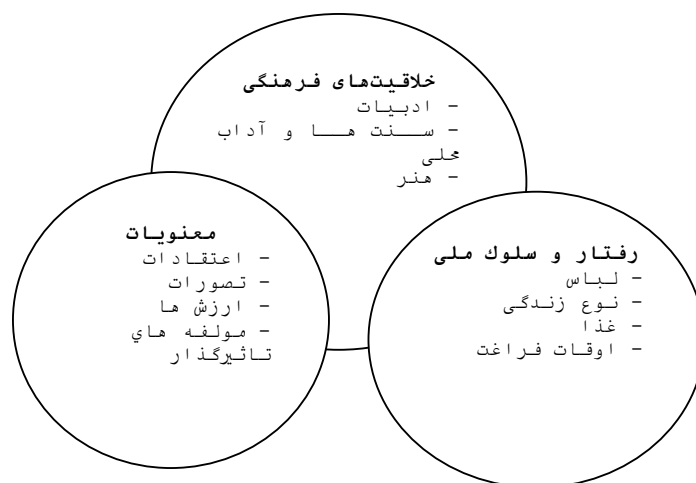
ساویگنون (Savignon) نیز ضمن تأکید بر نظریه هایمز، توانش ارتباطی راقابلیتی می‌داند که با استفاده از آن، زبان‌آموز قدرت ارتباط با متکلمان زبان مقصد را با توجه به مسائل خاص اجتماعی می‌یابد (ساویگنون ۸).

در این زمینه نظریه کنیل (M. Canale) و سوین (M. Swain) قابل بررسی است. آنها معتقدند که توانش ارتباطی از چهار بعد تشکیل شده است: ۱- توانش دستوری، یعنی تسلط بر صرف و نحو دستوری، تلفظ و غیره. ۲- توانش زبان‌شناسی اجتماعی: درک مناسب از مباحث مختلف اجتماعی و رفتاری، که شامل نوع برخورد با دیگران و نیز انتخاب کلمات و جملات مناسب در گفتگوها و مکاتبات. ۳- توانش تجزیه و تحلیل زبان: توانایی ترکیب ایده‌ها و نوشتارهای مختلف برای دستیابی به پیوستگی فکری و کلامی. ۴- توانش راهبردی: توانایی مدیریت رفتاری، مانند حالات چهره و کلامی در یک بحث و یا پردازش حاشیه‌های یک موضوع ناشناخته. این نظریه با تجزیه و تحلیل ابعاد مختلف توانش ارتباطی نقش واقعیات اجتماعی و فرهنگ مقصد را در آموزش زبان‌های خارجی مورد تأکید قرار می‌دهد.

نظریه‌پردازان معاصرمانند ولفگانگ گرینگ (Wolfgang Gehring) کلاوز اشتیراشتورفر (Klaus Stierstorfer) ایجاد شرایطی در آموزش با هدف کسب «مهارت بین فرهنگی» (Intercultural Competence) را برای کسب و پایداری مهارت زبانی پیشنهاد می‌کنند (اشتورفر ۷). بر این اساس، مسیر آموزش یک زبان خارجی از نقطه برخورد دو فرهنگ شروع و به مهارت فرهنگی که لازمه تسلط بر زبان مقصد است، ختم می‌شود.

جایگاه فرهنگ در مهارت زبانی

قبل از این که جایگاه فرهنگ در مهارت زبانی تعریف شود، باید مفهوم فرهنگ و عناصر تعیین کننده در فرایند مهارت زبانی در پرتو شناخت فرهنگ‌ها تعیین شوند. اگر فرهنگ را مجموعه‌ای از اعمال و معلومات نمادین پویا بدانیم که در خلاقیت فرهنگی، طرز فکر، نوع احساس، ارزشها، آداب و رسوم افراد یک گروه و یا یک جامعه بروز می‌کند، نمودار زیر دربارهٔ عناصر تعیین کنندهٔ یک فرهنگ به دست می‌آید:



نمودار شماره یک: عناصر فرهنگ

در این نمودار، عناصر فرهنگی به سه دسته تقسیم‌بندی شده‌اند. این سه دسته را می‌توان هم به طور مجزا و هم براساس ارتباط بین آنها مورد بررسی قرار داد. واقعیت این است که هر کدام از سه دسته، به نوعی دربرگیرندهٔ اجزاء مهم فرهنگ یک جامعه‌اند، ولی ارتباط آنها تفسیر جامعی از فرهنگ را ارائه می‌دهد. به طور مثال در بررسی خلاقیت‌های فرهنگی، معنویات و رفتار و سلوک یک جامعه را می‌توان یافت. در ادبیات، سنت و آداب محلی و هنر که اجزاء خلاقیت‌های فرهنگی محسوب می‌شوند، باید نشانه‌هایی از معنویات، رفتار و سلوک جامعه تجلی کند. در غیر این صورت، به عنوان یکی از اجزاء اصلی فرهنگ یک جامعه محسوب نمی‌شود (فولکمن ۲۵).

بر این اساس، خلاقیت‌های فرهنگی از جمله ادبیات، سنن و آداب و رسوم در شناخت یک فرهنگ نقش مهمی دارند. بدین دلیل مؤلفان کتاب‌های آموزش زبان، استفاده متون ادبی و اطلاعات جغرافیایی را توجیه می‌کنند.

حتی با شیوه‌های آموزشی تلفیقی و یا انتقالی (حقانی ۸۸) باید از طریق ارتباط عناصر فرهنگی با هم آموزش زبان را پی‌ریزی کرد. در دوره‌های شروع آموزش باید یک نمای کلی از فرهنگ مقصد، و در دوره‌های میانی و پیشرفته این عناصر را جزئی‌تر به زبان‌آموز منتقل کرد. زبان‌آموزان با توجه به این عناصر در کنار آموختن زبان درباره فرهنگ مقصد نیز به حقایق دست می‌یابند که در راستا و یا در تضاد با عناصر فرهنگی خودی‌اند و این واقعیت‌ها با برخورد دو فرهنگ بروز می‌کند. یک زبان‌آموز در درجه اول تحت تأثیر عناصر فرهنگی خودی است. پردازش و تحلیل این عناصر موازی و یا متضاد به وسیله مدرس بسیار تعیین کننده است، به گونه‌ای که عدم پردازش و تحلیل درست و به موقع در راستای مسائل بین فرهنگی باعث به وجود آمدن معماهایی در ذهن زبان‌آموزان و سرخوردگی و عدم یادگیری صحیح آنها می‌شود.^۱

عبارت «مهارت بین فرهنگی» به عنوان یک مفهوم تخصصی در آموزش زبان

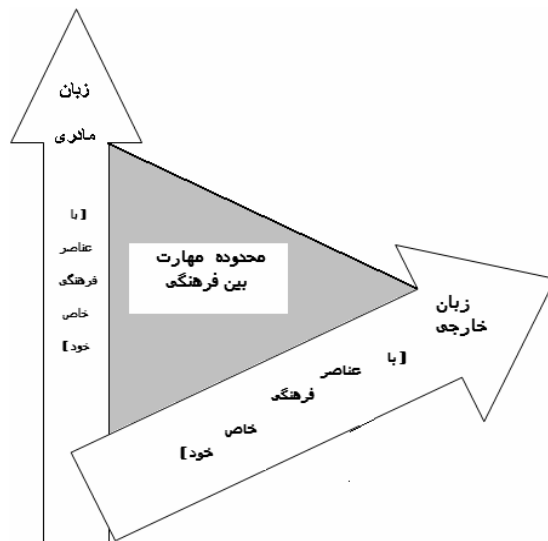
اگر ما زبان را نه تنها به عنوان واسطه‌ای که به زبان‌آموز امکان دستیابی به افکارجامعه دیگر را می‌دهد، بلکه به عنوان عامل بصیرت به موجودیت فرهنگی خود بدانیم، اصل یادگیری زبان را باعث درک بالقوه عناصر فرهنگ‌ها خواهیم دانست.

در حقیقت یک زبان‌آموز هرچه به سوی یادگیری زبان مقصد به پیش برود، با واقعیات پیچیده‌تری روبرو می‌شود، زیرا او هنگام یادگیری، ناخودآگاه زبان مادری خود را با زبان مقصد مقایسه می‌کند، در این مقایسه، واقعیاتی که به واسطه یادگیری زبان مقصد به دست می‌آید، با واقعیاتی که از یادگیری زبان مادری به وجود آمده در رقابت‌اند و باعث تشکیل حلقه‌های زنجیره واقعیات می‌شوند که باید زبان‌آموز آنها را به هم وصل کند (فولکمن ۱۲). نتیجه اینکه زبان‌آموز به مرور به جزئیاتی می‌رسد که در تناقض با، یا در راستای زبان و فرهنگ خودی‌اند.

یک زبان‌آموز با یادگیری عمیق زبان مقصد نه تنها بر یک سری واقعیات جدید دست

۱- در این زمینه در قسمت «مراحل کسب مهارت بین فرهنگی» بیشتر توضیح داده خواهد شد.

می‌یابد، بلکه به فاصله بین فرهنگ خودی و مقصد پی می‌برد. نمودار زیر رابطه یادگیری زبان را با مفهوم مهارت بین فرهنگی مشخص می‌کند:



نمودار شماره دو: جایگاه مهارت بین فرهنگی

بر اساس نمودار بالا مهارت بین فرهنگی قابلیت است که در روند رو به رشد خود در جهت پرکردن فاصله بین زبان مادری و زبان مقصد و یا به عبارتی، بین فرهنگ خودی و فرهنگ مقصد، می‌تواند بکار گرفته شود. روند این تکامل تنها به دیدگاه رو به رشد نسبت به فرهنگ مقصد ختم نمی‌شود، بلکه بسیار فراتر از این فرضیه است. زبان‌آموز از زمانی که یادگیری زبان مقصد را شروع می‌کند مسیر جدیدی را برای آموختن یک زبان و فرهنگ دیگر برای خود باز می‌کند. در صورتی که او از فرهنگ و زبان مادری خود در جهت کسب و شناخت فرهنگ و زبان مقصد استفاده نکند، محدوده انتقال مهارت بین فرهنگی ایجاد نمی‌شود. با این فرض، زبان‌آموز تا جایی درگیر زبان و فرهنگ مقصد می‌شود که یا از تکامل و پردازش فرهنگ و زبان مادری باز می‌ماند، و یا از چارچوب فرهنگ و زبان مادری نمی‌تواند خارج شود، که در هر دو صورت مهارت بین فرهنگی ایجاد و منتقل نمی‌شود (اشتیراشورفر ۱۱۹).

ایجاد محدوده مهارت بین فرهنگی به اصول کلی زیر نیاز دارد:

- ۱- آموزش زبان خارجی با دو پیش فرض زیر برای نیل به مهارت بین فرهنگی قرار می‌گیرد:
الف) عملاً مسائل بین فرهنگی در تمام موارد زندگی روزمره دخالت دارند و در تمام مراحل و مباحث آموزش باید در نظر گرفته شوند.
ب) و بر این اساس اهداف انتقال مهارت بین فرهنگی در برنامه و پی ریزی درسی آموزش مورد توجه قرار گیرد.
- ۲- سیاست‌گذاری مؤسسه ارائه دهنده آموزش زبان مقصد: اصولی‌ترین پیش زمینه مهیا کردن سخت‌افزاری کسب مهارت بین فرهنگی است که به عهده مؤسسات ارائه دهنده زبان‌های خارجی است. مؤسسه باید خود را ملزم به ایجاد تمام زمینه‌های کسب مهارت بین فرهنگی، در اختیار گذاشتن لوازم سمعی و بصری و غیره بداند.
- ۳- استفاده از کتاب‌های آموزشی تألیف شده بر اساس ارتباط بین فرهنگی: استفاده از کتاب‌هایی که هدف غایی آنها انتقال مهارت زبانی و بین فرهنگی با استفاده از مسائل بنیادی فرهنگ و زبان مقصد باشد، بسیار تعیین کننده است. این کتاب‌های با ارائه اطلاعات زبان و فرهنگ مقصد، یافته‌های زبان‌آموز را درباره زبان و فرهنگ خویش به چالش می‌کشد و از طریق این تقابل زبان‌آموز کم‌کم، ولی به مرور تفاوت‌ها و تشابهات را تشخیص می‌دهد.
- ۴- مدرسی که آموزش لازمه را در مورد انتقال مهارت بین فرهنگی دیده باشد. مدرسانی که بر محدوده تدریس هر دو فرهنگ و زبان تسلط داشته باشند، آماده عملی کردن نظریه‌های موجود در این زمینه‌اند. ارائه دوره‌های ضمن خدمت به آنها برای استفاده از آخرین اطلاعات علمی-آموزشی، یکی از مهمترین الزامات و وظایف مؤسسات است.
- ۵- درکنار انتقال مهارت بین فرهنگی باید شیوه‌های معمول آموزشی-تحقیقاتی بکار گرفته شود.

این اصول باید بر اساس آخرین تحولات فرهنگی و تغییرات ساختاری احتمالی زبان مادری و زبان مقصد قابل تغییر باشند. اعمال این اصول و درصد سهم اجرای آنها در موفقیت آموزش، به پویایی مؤسسات ارائه دهنده زبان‌های خارجی بستگی دارد. متناسب با چنین تحولات و تغییراتی مؤسسه ارائه دهنده باید در سیاست‌گذاری خود و استفاده از کتاب‌های آموزشی تجدید نظر کند و مدرسان خود را با آموزش ضمن خدمت نسبت به چنین تحولات و تغییراتی نه تنها آگاه کند، بلکه بر اشراف آنها بر فرهنگ مبدأ و مقصد مطمئن شود. این

اشراف برای زبان‌آموزان یک پیش‌نیاز محسوب می‌شود، چرا که مدرس در جایگاه خود باید توانایی این را داشته باشد که عناصر فرهنگ مقصد را همان‌طور که هست منتقل کند و باعث چالش این واقعیات با واقعیات موجود در عناصر فرهنگ خودی در ذهن زبان‌آموزان شود. این انتقال باید به صورت پلکانی و بسیار حساب شده و بر اساس سطوح و در دوره‌های یادگیری زبان باشد.

ایجاد و هماهنگ کردن این اصول، باعث هضم واقعیات جدید مربوط به فرهنگ و زبان مقصد می‌شود، باعث ایجاد انگیزه مضاعف در یادگیری می‌شود و اتصال زنجیره یافته‌های مربوط به فرهنگ و زبان مادری زبان‌آموزان را با یافته‌های جدید ایجاد می‌کند.

ایجاد محدوده مهارت بین فرهنگی در روند آموزش نه تنها تازگی فرهنگ و زبان مقصد را نسبت به هویت فرهنگ خودی همگون می‌سازد، بلکه به فرهنگ خودی نقش تعیین کننده‌ای اعطا می‌کند. این نقش تا آنجا تعیین کننده است که زبان‌آموز در صورت فاصله جغرافیایی به یک بینش معقول، و در صورت مهاجرت جغرافیایی، به یک بینش و رفتار مناسب با مردم و فرهنگ مقصد می‌رسد.

بر اساس آن چه که ذکر شد، با کسب مهارت بین فرهنگی به عنوان مزیتی بالقوه، اختلاف میان زبان مبدأ و زبان مقصد به حداقل رسد. این تکامل نه تنها باعث بینش نسبت به فرهنگ مقصد می‌شود، بلکه موجب ثبات فرهنگی در نگرش زبان‌آموز می‌شود. با توجه به مراحل کسب مهارت بین فرهنگی می‌توان ایجاد محدوده مهارت بین فرهنگی و تحقق اصول آن را به عنوان راهکاری تازه در راه کسب مهارت بین فرهنگی در شرایط عدم امکان ارتباط مستقیم با جامعه مقصد دانست.

ادبیات و مهارت بین فرهنگی

همان‌طور که در ابتدا ذکر شد، ادبیات یکی از مهمترین خلاقیت‌های هر فرهنگ محسوب می‌شود. ادبیات با توجه به این که یک خلاقیت فرهنگی و در بر گیرنده جزئی اصلی از پیکره یک فرهنگ است^۱، مورد توجه شدید مؤلفان کتاب‌های آموزشی زبان‌های خارجی بوده است. قبل از این که نقش ادبیات پیرامون دستیابی به مهارت بین فرهنگی مطرح شود، باید حداقل اتفاق نظری کلی در زمینه مفهوم اساسی ادبیات پی‌ریزی شود. در بررسی مفهوم

۱- به نمودار شماره یک رجوع شود.

ادبیات، بیشتر کیفیت هنری و زیباشناختی آن به عنوان نتیجه یک فرایند دشوار فرهنگی-اجتماعی مد نظر است. از سوی دیگر می‌توان به این نتیجه رسید که به طور اساسی علمی مانند علوم تربیتی، فلسفی و یا سیاسی، به ادبیات به عنوان موضوع خاص خود می‌نگرند. این علوم به هیچ عنوان ادبیات را محدود به علم ادبیات نمی‌دانند، بلکه آن را جزئی از پایه و اساس خود می‌دانند.

صرف نظر از این تعاریف می‌توان برای موضوع مهارت بین فرهنگی و عبارت ادبیات اصول مهم زیر را در نظر گرفت:

۱- اصل بنیادی: ادبی بودن، ویژگی عمده همه متون نیست، بلکه نتیجه یک فرایند بنیادی-مفهومی است.

۲- اصل وابستگی متون ادبی به موضوع خاص و تاریخ مشخص: روند علم ادبیات به صورت موضوعی و در یک تاریخ مشخص بوده و است.

۳- اصل وابستگی به یک فرهنگ: متون ادبی که وابسته به موضوعی خاص در تاریخی مشخص‌اند، واقعیات انکار ناپذیر فرهنگ یک جامعه محسوب می‌شوند.

۴- اصل تغییرپذیری: عبارت ادبیات با این وجود ثابت نیست و عرصه تغییرات تاریخی-فرهنگی است (اشتیراشتورفر ۱۲۲).

این اصول نشان دهنده پیوستگی ریشه‌های ادبیات و فرهنگ یک جامعه است. بر این اساس هر آنچه برای عبارت ادبیات ارائه شد، می‌تواند نسبت به گزیده‌ای از متون صرف فرهنگی نیز استفاده شود و آنها را گرایشی از متون ادبی تفسیر کرد. این موضوع اصلی برخی از کتاب‌های آموزش زبان است. با برنامه‌ریزی بر اساس سطوح آموزشی می‌توان متون ادبی-فرهنگی یک جامعه را به عنوان موضوعات آموزشی یادگیری آن زبان بکار برد.

با توجه به مسائلی که درباره ادبیات و فرهنگ گفته شد، می‌توان در درجه بعد متون ادبی را به ابعاد رسمی و غیررسمی تقسیم‌بندی کرد. چیزی که به عنوان ابعاد رسمی مطرح می‌شود، همان مسائلی‌اند که در متون آموزشی یک جامعه کاربری دارند. ابعاد غیررسمی در اقبال خاصی از جامعه آن فرهنگ مثل، قشر جوانان و یا اقبال دیگر ظاهر می‌شوند. به طور مثال ادبیات کلاسیک یک جامعه، مثلاً آثار شکسپیر در انگلیس و یا آثار گوته در آلمان را به عنوان ابعاد رسمی، و ادبیات قشری خاص از یک جامعه، مانند سری داستان‌های هری پاتر را نمونه بارز ابعاد غیررسمی یک فرهنگ می‌توان عنوان کرد.

در اینجا سؤالات زیر مطرح می‌شوند:

- (۱) این ابعاد چه تأثیری در به دست آوردن مهارت زبانی و بین فرهنگی دارند؟
- الف- تأثیر انعکاسی: شناخت متغیرهای ابعاد مختلف ادبیات و فرهنگ مقصد و انطباق آنها با متغیرهای ابعاد مختلف ادبیات و فرهنگ خودی
- ب- تأثیر صرف محتوایی: ارائه و بررسی محتوایی ابعاد مختلف ادبیات مقصد و تأثیر بسزای آن بر شناخت گرایش‌های مهم ادبیات مقصد.
- (۲) چه مزایایی را می‌توان در نظر گرفتن این تأثیرات برای یادگیری و کسب مهارت یک زبان پیش‌بینی کرد و چگونه این تأثیرات خود را در کلاس‌های آموزش زبان مقصد نشان می‌دهند؟
- درباره نقطه نظر اول (تأثیر انعکاسی): درک متغیرهای ابعاد مختلف ادبیات یک فرهنگ، توانایی‌های زیر را برای زبان‌آموز به همراه خواهد داشت:
- الف- شخصیت نویسنده و جایگاه او در فرهنگ جامعه
- ب- حاشیه‌های تاریخی یک فرهنگ
- درباره نقطه نظر دوم (تأثیر صرف محتوایی) نکات زیر را می‌توان به عنوان فعالیت‌هایی برای رسیدن به اهداف آموزشی عرضه کرد:
- در دسترس بودن کتاب‌های مورد علاقه زبان‌آموزان بر اساس سطوح آموزشی،
 - تجزیه و تحلیل مقایسه‌ای بین کتاب‌های ادبی مورد علاقه در فرهنگ خودی و فرهنگ مقصد، بر اساس موضوع، دوره و گونه‌های ادبی و تفاسیر،
 - مقایسه بین ابعاد رسمی ادبیات زبان مقصد (همانند کلاسیک) با ساختار فکری خود با تفاسیر جدید در دنیای امروز یا با فیلم‌هایی از آن آثار.
- زبان‌آموز با شناخت زوایا و ابعاد متون ادبی مهم فرهنگ مقصد به توانایی‌های زیر دست می‌یابد:
- یک زبان‌آموز می‌تواند با این شناخت که اجزای اصلی و بنیادی فرهنگ مقصد را در بردارد، نه تنها متون ادبی- فرهنگی مهم را بشناسد، بلکه می‌تواند این متون ادبی را بر اساس نوع آن (به طور مثال: نثر، نظم، ادبیات کودکان و غیره) از هم متمایز کند.
 - یک زبان‌آموز می‌تواند اهمیت مشاهیر ادبی سرزمین مقصد را در مباحث بین فرهنگی تشخیص دهد و درک کند.
- انتقال چارچوب نظری- ادبی از یک سو و شناخت چارچوب ادبیات و ابعاد مهم ادبی یک فرهنگ از سوی دیگر، کمک مهمی برای ارتقاء مهارت بین فرهنگی محسوب می‌شوند.

با یک مثال می‌توان موارد ذکر شده را به قرار زیر تشریح کرد:

رمان یاسمین (۱۹۸۹) اثر باراتی موخرجی (Bharati Mukherjee)

خانم باراتی موخرجی که متولد هند است و در حال حاضر در دانشگاه کالیفرنیا به عنوان پروفیسور مشغول است، در رمان خود با عنوان «یاسمین»، زندگی ماجراجویانه یاسمین فیچ را توصیف می‌کند. یاسمین در سال‌های جوانی خود بیوه می‌شود و بدین دلیل راه آمریکا را در پیش می‌گیرد. بعد از تجارب متفاوتی عاقبت در شهر بادن با مردی به نام جان ریپل مایر که بانکدار است و از همسرش جدا شده، آشنا شده و ازدواج می‌کند. آنها یک فرزند ویتنامی را به نام دورا که به سن نوجوانی رسیده است، به فرزند قبول می‌کنند. موضوع اصلی این رمان، ساختار فرهنگی معجون وار این خانواده است که الگوی اصلی آن جستجوی مداوم برای درک و تفاهم طرفین است.

این رمان به زبان‌آموز تجربه‌ای از یک زندگی با چند فرهنگ را انتقال می‌دهد که مسائل، مشکلات، هیجانات و لذت خاص خود را دارد. زبان‌آموز با تجزیه و تحلیل این رمان به مرزهای فرهنگی بین اقوام مختلف، درس‌هایی از یک زندگی با چند فرهنگ و شناخت فرهنگ‌های دیگر پی می‌برد. اما اگر این رمان را به عنوان موضوع درسی یک کلاس فراگیری زبان مقصد قلمداد کنیم، موارد زیر قابل توجه است:

- مسئله‌ای که به عنوان مشکل بین فرهنگی در رمان شناسانده می‌شود و در رابطه با روابط بین اجزاء رمان تجزیه و تحلیل می‌شود، می‌تواند به وسیله زبان‌آموزان سناریوسازی، بازخوانی و از لحاظ نوع تکنیک گونه ادبی مورد بررسی قرار بگیرد.
- به هنگام تفسیر ابعاد مختلف این رمان، و یا حتی اجرای نقش شخصیت‌های داستان در هر کدام از صحنه‌های داستان، کندوکاوی درباره موضوعیت داستان صورت می‌گیرد.
- برای فعال‌سازی و عمق بخشیدن تجاربی که با تجزیه و تحلیل این اثر در چارچوب مباحث بین فرهنگی صورت می‌گیرد، تولید فکر و تولید متن نوشتاری را می‌توان به عنوان راهبرد مهمی که مخصوصاً به سمت کندوکاوی غیرتخیلی تجارب بین فرهنگی سوق داده می‌شود، همیشه در ذهن داشت (اشتورفر ۱۳۴).

نقش اطلاعات جغرافیایی در انتقال سنت‌ها و آداب محلی فرهنگ مقصد

یادگیری سنت‌ها و آداب محلی یکی از مراحل ابتدایی یادگیری یک زبان است. به طور

مثال نوع برخورد‌های اولیه، چگونگی آشنایی، آداب معاشرت، چگونگی تبادل اعتقادات و ارزش‌ها و غیره جزئی از این مرحله است. معمولاً انتقال سنت‌ها و آداب و رسوم در کنار ارائه اطلاعات جغرافیایی زبان مقصد است، چرا که از طریق جغرافیا بافت معلوماتی و ادبیات یک زبان ارائه می‌شود (فولکمن ۱۶).

تنوع زیستی، تنوع آداب و رسوم و ریشه‌های آنها بر اساس تقسیم‌بندی جغرافیایی یک زبان برای ارائه آن زبان بسیار حیاتی است. به وجود آمدن بسیاری از فرهنگ‌های یک جامعه ریشه جغرافیایی دارد که براساس نقشه جغرافیایی می‌توان این فرهنگ را بررسی کرد. در پایان تفاوت‌ها و تشابه در درون یک فرهنگ از طریق جغرافیا قابل بررسی است. گونه‌های زبانی و لهجه‌ها نیز که ریشه فرهنگی دارند از مسائل مهم یک زبان‌اند که آنها را از طریق پراکندگی جغرافیایی مورد مطالعه قرار می‌دهند.

اهداف کسب مهارت بین فرهنگی

- در این صورت است که اهداف زیر در آموزش زبان‌های خارجی قابل تحقق می‌شوند:
- تسلط بر زبان مقصد و توانایی استفاده مناسب از اصطلاحات خاص که ریشه فرهنگی در جامعه مقصد دارند،
 - توانایی تفکیک ویژگی‌ها و جنبه‌های مختلف فرهنگ‌های مبدأ و مقصد،
 - تسلط و اعتماد به نفس در ارتباط مستقیم و یا غیر مستقیم با جامعه مقصد،
 - ظرفیت بالا و قدرت حسی مناسب در ارتباط مستقیم و یا غیر مستقیم با جامعه مقصد،
 - با توجه به تسلط حاصله در ارتباطات خاص فرهنگی، توانایی تغییر جایگاه و موقعیت خود در مباحث فرهنگی
 - استفاده از مهارت فراگفتمان متنی، تحلیل کلام و ارتباط دادن مطالب محتوایی متون زبان مقصد (علوی ۸۶)
 - و در انتها به عنوان هدف اخلاقی، انتقال تعامل و تأمل بیشتر نه تنها در برخورد با فرهنگ‌های دیگر بلکه در برخورد با گونه‌های مختلف فرهنگ خودی (فولکمن ۱۴)

مراحل کسب مهارت بین فرهنگی

کسب مهارت بین فرهنگی، دارای مراحل است. پیتر اشتفان آدلر (Peter Stephan Adler) ضمن بررسی این مراحل معتقد است که نتیجه این مراحل، فائق آمدن بر شوک

فرهنگی (Kulturschock) و کسب مهارت بین فرهنگی است (آدلر ۲۱). او برای کسب این مهارت پنج مرحله را تعریف می‌کند:

- مرحله گرایش شدید به فرهنگ در تماس اولیه با فرهنگ و زبان مقصد،
- مرحله سرخوردگی از گرایش اولیه،
- دشمنی و عدم اعتماد به فرهنگ مقصد،
- اظهار عقیده و نشان دادن خود در مخالفت با شناسه‌های فرهنگ مقصد و
- احساس استقلال و شناسایی مرزهای فرهنگی و ثبات رای (آدلر ۱۶).

زبان‌آموزانی که این مراحل را با پردازش صحیح مدرسان خود پشت سر می‌گذارند، دارای مهارت بین فرهنگی‌اند. آدلر ادامه می‌دهد، که زبان‌آموز به علت عدم پردازش صحیح مطالب درسی توسط مدرسان و یا عدم تمایل خود در کسب مهارت بین فرهنگی ممکن است در یکی از مراحل ذکر شده بماند و به مرحله شناسایی مرزهای فرهنگی مبدأ و مقصد نرسد. نکته قابل توجه این است که نظریه آدلر درباره زبان‌آموزانی است که در ارتباط مستقیم با فرهنگ و زبان مقصد دارند.

آیا زبان‌آموزانی که در کشور خود در حال یادگیری یک زبان خارجی‌اند، باید همین مراحل را بگذرانند، یا مراحل دیگری دارند؟ به اعتقاد هاینس گورینگ (Heinz Göhring) اگر زبان‌آموز ارتباط مستقیمی با جامعه مقصد نداشته باشد، تنها می‌توان باعث ایجاد زمینه برای مهارت بین فرهنگی شد. با بکارگیری تمام پیش‌زمینه‌ها، دقت در به ثمر رسیدن اهداف کسب مهارت بین فرهنگی و در نظر گرفتن عناصر فرهنگ خودی و عناصر فرهنگ مقصد در آموزش می‌توان زبان‌آموزان را آماده ارتباط مستقیم کرد (گورینگ ۷۴).

واقعیت این است که با بکارگیری مناسب تئوری‌ها و اصول ایجاد مهارت بین فرهنگی^۱، می‌توان زبان‌آموز را با گذر از مرزهای فرهنگ و زبان مبدأ به سفری سخت، ولی پر از هیجان و شعف شناخت ریشه‌ها و ساختار فرهنگ و زبان مقصد برد، او را به مرحله‌ای از شناخت رساند که با تکیه بر ریشه‌های فرهنگ خود بر ساختار زبان و فرهنگ دیگر مسلط و مهارت برخورد با حداکثر تفاهم و تعامل با جامعه دیگر را داشته باشد.

۱- رجوع شود به «جایگاه فرهنگ در مهارت زبانی»

نقش مهارت بین فرهنگی در آموزش زبان آلمانی در ایران

در تحقیقی که توسط نگارنده در اوائل سال ۲۰۰۶ منتشر شد، آموزش زبان آلمانی در آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌های ایران بررسی شد. برای این تحقیق بیش از ۱۱۰ ساعت از کلاس‌های زبان آلمانی ارائه شده در مؤسسات «انستیتو زبان آلمانی» (وابسته به سفارت جمهوری فدرال آلمان در ایران)، «انستیتو فرهنگی ایران و اتریش» (وابسته به سفارت اتریش در ایران)، «کانون زبان ایران»، انستیتو سیمین، «مدرسه بین‌المللی» (واحد خواهران)، دانشگاه‌های تهران، شهید بهشتی و اصفهان انجام و از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفت. در نهایت ۲۲ ساعت درسی انتخاب و تجزیه و تحلیل شد. در این تحقیق با زبان‌آموزان و مدرسین مؤسسات ذکر شده مصاحبه شد.^۱

یکی از مباحث کلیدی این تحقیق، نقش فرهنگ مبدأ و مقصد در آموزش زبان آلمانی بود. برای این منظور بعد از بازیابی مکرر بحث‌های کلاسی ضبط شده، کلاس‌ها تجزیه و تحلیل و با زبان‌آموزان و مدرسان درباره مباحث کلاسی که به مسائل بین فرهنگی مربوط بود، مصاحبه شد. عمده اهداف تجزیه و تحلیل مباحث کلاسی و مصاحبه‌ها مربوطه عبارت بودند از:

شیوه ارائه زبان آلمانی و سیاست‌های کلان مؤسسات درباره مسائل فرهنگی،
چگونگی اجرای این سیاست‌ها و پردازش مباحث فرهنگی به وسیله مدرسان،
نقطه نظرات زبان‌آموزان درباره بحث‌های کلاسی و در صد درک آنها از مسائل بین فرهنگی
مهمترین مباحث فرهنگی که در کلاس‌ها مطرح شد و بر اساس آنها تحلیل مباحث کلاسی و مصاحبه‌ها صورت گرفت، به قرار زیر بودند:
تعطیلات و شیوه‌های استفاده از تعطیلات در کشورهای ایران و آلمان،
کارنوال در متون ادبی، نقش آن در فرهنگ و ادبیات آلمان و نوع برگزاری آن در نقاط مختلف آلمان،

سلیمان رشدی و فرهنگ برخورد با این جریان در غرب و ایران،
فرهنگ حجاب و برداشت این فرهنگ در غرب و
ممارست با فرهنگ‌های مختلف در یک کشور.

۱- این مصاحبه‌ها به زبان آلمانی بود و سعی شد که بر اساس موضوع بحث شده در کلاس باشد.

در تجزیه و تحلیل کلاس‌ها به سیاست‌گذاری مؤسسات، منابع بحث‌های کلاسی، گرایش بحث‌ها که اصولاً به وسیله سؤالات مدرسان مشخص می‌شد، اطلاعات مدرسان، شیوه انتقال آنها به زبان‌آموزان و واکنش زبان‌آموزان توجه ویژه‌ای شد.

بر اساس این تجزیه و تحلیل هدف اصلی مؤسسات خصوصی که وابسته به جامعه مقصداند مسلماً قبل از هر چیز معرفی فرهنگ مقصد است که با بکارگیری کتاب‌های آموزشی تألیف شده برای انتقال و معرفی فرهنگ و مدرسانی که آموزش‌های لازم را برای انتقال مهارت زبانی با گرایش مفاهیم فرهنگی دیده‌اند و هر دو سال، آموزش‌های ضمن تدریس می‌بینند، روی ترویج زبان و فرهنگ خود سرمایه‌گذاری بنیادی می‌کنند. ویژگی عمده این نوع مؤسسات عدم اشراف بر فرهنگ و جامعه میزبان و یا حذف آن به علل مختلف است. بنابراین در برنامه‌ریزی سیاست‌های کلان^۱ مهارت بین فرهنگی با مفهومی که ذکر شد، در نظر گرفته نمی‌شود. این نکته در شیوه تدریس مدرسان این نوع مؤسسات به وضوح مشهود است. در نتیجه، زبان‌آموز به مهارت بین فرهنگی نمی‌رسد. این واقعیت در تجزیه و تحلیل کلاس‌ها و مصاحبه‌ها بسیار آشکار است.

در مصاحبه با مدرسان بیشتر نقطه نظرات آنها در باره گرایش مؤسسات ارائه دهنده زبان آلمانی، شیوه تدریس و همچنین اهمیت اشراف زبان‌آموزان، بر مسائل فرهنگی بحث شد. در مصاحبه با زبان‌آموزان نقطه نظرات آنها درباره اهداف یادگیری زبان آلمانی و تأثیر بحث‌های فرهنگی بر شیوه فکری آنها اهمیت داشت و همچنین سؤالاتی از آنها که منجر به تعیین جایگاه مهارت زبانی در آنها می‌شد.

دانشگاه‌ها و مؤسسات دولتی در این تحقیق دارای روش منسجم و یکپارچه‌ای برای ارائه واحدهای آموزشی و مباحث کلاسی نبودند. استادانی که در جامعه مقصد برای تحصیل و یا تحقیق اقامتی نداشته بودند، به انتقال مفاهیم بسنده می‌کردند و از تحلیل مطالبی که دارای بار فرهنگی داشت و می‌شد به وسیله آنها مسیر آموزشی را به سوی مباحث بین فرهنگی کشاند، خودداری می‌کردند. استادانی که دارای سابقه تحصیل یا تدریس در جامعه مقصد بودند از آرایه مطالب بین فرهنگی استفاده و زمینه چالش‌های بین فرهنگی را برای مهارت زبانی ایجاد می‌کردند، اما در چگونگی پردازش این مطالب دچار تردید و دوگانگی در تدریس می‌شدند. این شیوه‌های متضاد و ناقص در آرایه مطالب و مفاهیم گویای عدم تمایل، یا عدم نظارت دقیق

۱- آموزش‌های ضمن تدریس یکی از این سیاست‌های کلان است.

دانشگاه‌ها و مؤسسات دولتی برای ارایه زمینه برای انتقال مهارت بین فرهنگی است. با مشخص شدن نکات ضعف و قوت مؤسسات دولتی و خصوصی ارایه دهنده زبان آلمانی، راه برای تجزیه و تحلیل این نکات و ارایه راهکاری برای رسیدن به بستر مهارت بین فرهنگی به قرار زیر آماده شد:

همکاری و همفکری مؤسسات دولتی و خصوصی نقش بسزایی درباره انتقال تجارب و هماهنگ‌سازی بستر مهارت زبانی دارد. بنابراین باید در مقاطعی حس رقابت علمی و یا تجاری منفی را کنار گذاشت و در جهت همگون‌سازی هدف که همان ارایه بستر مهارت زبانی است، هم‌اندیشی کرد.

ضرورت در نظر گرفتن فرهنگ‌های مبدأ و مقصد در تدریس دروس باید جزء اهداف و راهبردهای مؤسسات باشد. عدم در نظر گرفتن فرهنگ مبدأ یعنی در نظر نگرفتن ریشه‌های تعلیم و تربیت زبان‌آموزان. عدم در نظر گرفتن فرهنگ مقصد به معنای در نظر نگرفتن مفاهیم پنهان عبارات و کلمات یک زبان خارجی است، که نقش بسزایی در کسب مهارت زبانی دارد. بنابراین مؤسسات ارایه دهنده زبان‌های خارجی باید با ارایه آموزش‌های ضمن خدمت، به صورت برگزاری سمینارها و یا کارگاه‌های آموزشی برای مدرسان خود، امکان بسترسازی مهارت زبانی را مهیا کنند. در کنار این مهم مؤسسات باید نظارت کافی بر ارتباط کاری مدرسان به دلیل تسلسل دوره‌ها و کلاس‌ها داشته باشند.

در نظر گرفتن فرهنگ مبدأ در تدریس باعث درک علل توفیق و یا عدم توفیق در یادگیری زبان‌آموزان می‌شود و در نظر گرفتن فرهنگ مقصد باعث درک دیگر فرهنگ‌ها می‌شود. در اینجا انتخاب کتاب‌های آموزشی نقش مهمی دارد. بنابراین باید کتب آموزشی انتخاب شوند که دارای نکات برجسته برای شناخت مرزهای فرهنگی می‌باشند. با توجه به این که بسیاری از کتاب‌های آموزشی در جهت شناخت فرهنگ مقصد تهیه می‌شوند، بنابراین مدرسان باید به وسیله تسلط خود بر فرهنگ مبدأ و مقصد، توانایی شکافتن مسائل درسی را در مواجهه زبان‌آموزان با نکات پنهان عبارات و کلمات که ریشه فرهنگی دارند داشته باشند.

با توجه به نظریه و مراحل شوک فرهنگی آدلر، باید محیطی در کلاس ایجاد کرد که ضمن ایجاد زمینه کسب مهارت‌های گفتاری و نوشتاری توسط زبان‌آموزان، آنها را آماده رویارویی گر چه غیر مستقیم باحقایق فرهنگی کشور مقصد کرد.

نتیجه

در علم آموزش زبان‌های خارجی، عبارات ارتباط بین فرهنگی و مهارت بین فرهنگی رایج شده است و متأسفانه در موارد مرتبط و غیر مرتبط استفاده می‌شود. در اینجا محدوده علمی کاربردی و پیش زمینه‌های مهارت بین فرهنگی پی‌ریزی شد. با توجه به بررسی‌ها و مطالب ذکر شده درباره مهارت بین فرهنگی به طور کل می‌توان «مهارت بین فرهنگی» را به توانایی و درک زبان‌آموزانی اطلاق کرد که بر تفاوت‌های میان فرهنگ خودی و فرهنگ مقصد اشراف دارند، این تفاوت‌ها را در موقعیت‌های خاص شناسایی می‌کنند، برای خود راهبردهایی بر اساس هر مورد خاص تعریف می‌کنند و توانایی سنجش موقعیت‌ها را با حس مرتبط با فرهنگ مقصد دارند. در این مبحث موضوع این است که یک زبان‌آموز توانایی برطرف کردن سوء تفاهم‌های حاصله از برخورد فرهنگ‌ها را داشته باشند، ناهمواری‌های رفتاری را هموار کند و ارتباط را بدون حساسیت فرهنگی برقرار کند. واقعیت این است که کسب مهارت بین فرهنگی در شرایط عدم امکان ارتباط مستقیم و ایجاد شرایطی مطابق با واقعیات بسیار پیچیده‌تر از یادگیری با ارتباط مستقیم با متکلمان زبان مقصد است.

در این تحقیق راه کاری جهت شناسایی محدوده انتقال مهارت بین فرهنگی در کلاس‌های آموزشی زبان آلمانی برای پردازش تفاوت‌ها و شباهت‌ها بین دو فرهنگ و زبان مبدأ و مقصد ارائه شد. در اینجا نقش و وظایف مؤسسات ارائه دهنده زبان، مدرسان زبان و کتاب‌های آموزشی بسیار تعیین کننده است. مطمئناً به چالش کشاندن یافته‌های زبانی - فرهنگی زبان‌آموزان در مواجهه با واقعیات فرهنگی - اجتماعی جامعه مقصد به یک برنامه ریزی و اجرای پویا توسط مؤسسات و مدرسین نیاز دارد.

بکارگیری علم ادبیات و اطلاعات جغرافیایی در آموزش زبان با هدف انتقال مهارت بین فرهنگی بسیار تعیین کننده است. با ارائه چنین موضوعاتی و در نظر گرفتن واقعیات فرهنگی - اجتماعی می‌توان بین دو زبان و فرهنگ پلی جهت ارتباط فرهنگ‌ها زد.

کتاب‌شناسی

حقانی، نادر. (۱۳۸۴). «شیوه انتقالی در بستر آموزش الکترونیکی»، تهران: مجله پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۲۴، ۸۷-۹۸.

علوی، سید محمد. (۱۳۸۲). «استفاده نویسندگان بومی ایرانی و انگلیسی از فراگفتمان متنی»، تهران: مجله پژوهش زبان‌های خارجی، شماره ۱۵، ۸۵-۹۶.

Adler, Peter Stephan. (1974). "The transitional experience: An alternative view of cultur shock". In: *Journal of Humanistic Psychology* 15, S. 13-23

Canale, Michael, & Swain, Merrill. (1980). "Theoretical Bases of Communicative Approaches to Second Language Teaching and Testing". *Applied Linguistics*, 1, 1-47.

Dousteh Zadeh, Mohammadreza. (2008). *Das Fach Deutsch im Unterricht an iranischen Sprachinstituten und Universitäten: eine diskurstheoretische Untersuchung des Unterrichtsgeschehens unter besonderer Berücksichtigung der interkulturellen Kommunikation im Prozess des Lehrens und Lernens*. Vdm Verl., Saarbrücken.

Göhring, Heinz. (1980). *Deutsch als Fremdsprache und interkulturelle Kommunikation*. In: *Fremdsprache Deutsch* (Hrsg. Alois Wierlacher) Bd. I. Wilhelm Fink Verl. München, S.- 71-91.

House, Juliane. (1986). *Cross-Cultural Pragmatics and Foreign Language Teaching. In Seminar für Sprachlehrforschung. Probleme und Perspektiven der Sprachlehrforschung*. (p. 281- 296). Scriptor Vel., Frankfurt/M..

---. (1993b). *Mißverstehen im interkulturellen Diskurs*. In Johannes-Peter Timm, & Helmut Vollmer. (Hrsg.). *Kontroversen in der Fremdsprachenforschung*. Bochum: Brockmeyer. (p. 178-196).

Hymes, Dell. (1964) *Language in Culture and Society; A Reader in Linguistics and Anthropology*. New York, NY: Harper & Row.

---. (1972). *On Communicative competence*. In J. Pride & J. Holmes (eds), *Sociolinguistics*. Harmondsworth. Pinguin, 269- 293

---. (2001). "Department of Anthropology at the University of Virginia". <http://www.virginia.edu/~anthro/dhymes.html> . 27 Feb. 2001.

Oxford, Rebecca. (1990). *Language Learning Strategies - What every teacher should know*. Heinle & Heinle Publishers. Boston, Massachusetts.

Savignon, Sandra. (1997). *Communicative competence: Theory and classroom practice* (2nd ed.). New York: McGraw-Hill.

Stierstorfer, Klaus. (2002). *Interkulturelle Kompetenz*. Gunter Narr Verl., Tübingen.

Volkman, Laurenz. (2002). *Aspekte und Dimensionen interkultureller Kompetenz*. In: *Interkulturelle Kompetenz* (Hrsg. Klaus Stierstorfer) Gunter Narr Verl., Tübingen, p. 11-47.